

ساواک به روایت سفیران انگلیس و آمریکا

۱۶ دی ۱۳۹۳ ساعت ۱۶:۳۲

ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران به صراحت ساواک را فرزند سیا و ساواکی‌ها را پرورش یافته در آمریکا و اسرائیل اعلام کرده و بر روابط سیا و ساواک تاکید می‌کند .

ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران به صراحت ساواک را فرزند سیا و ساواکی‌ها را پرورش یافته در آمریکا و اسرائیل اعلام کرده و بر روابط سیا و ساواک تاکید می‌کند . او در باره بی رحمی‌ها و قساوت‌های ساواک چنین می‌نویسد :

« ... پس از قیام سال ۱۹۶۳ (برابر یا ۱۳۴۲ خورشیدی) به رهبری آیت الله خمینی ، ساواک به تدریج از صورت یک سازمان اطلاعاتی و ضد جاسوسی خارج شد و بخش عمده‌ای از آن به صورت پلیس مخفی برای مبارزه با مخالفان رژیم در آمد . روش‌های خشونت آمیز در ساواک که ابتدا به وسیله اولین رئیس سازمان امنیت ایران ژنرال تیمور بختیار اعمال می‌شد در ابعاد وسیعتری نسبت به مخالفان سیاسی رژیم اعمال گردید و بازداشت‌های خودسرانه و شکنجه برای گرفتن اعتراف و زندانهای طولانی و بدون حکم دادگاه ، از روشهای معمول و متداول ساواک به شمار می‌رفت . ساواک هرگونه فعالیت سیاسی را با سوء ظن می‌نگریست . نه فقط کمونیستها و افراطیون مذهبی ، بلکه عناصر لیبرال و سوسیال دموکراتها و نیز بازماندگان جبهه ملی سابق هم از تعقیب و آزار ساواک در امان نبودند . در این دوره بخصوص در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ نوعی حکومت ترور و وحشت بر ایران حکمفرما بود . نه فقط گروههای شناخته شده مخالف و مبارز ، بلکه بعضی از سیاستمداران معروف و روشنفکران و خانواده‌های مرفه و متجدد هم از تعقیب و آزار ساواک در امان نبودند . بعضی‌ها به طور اسرارآمیزی ناپدید یا ربوده می‌شدند . شکنجه در زندانها به صورت امری عادی درآمده بود و بعضی از زندانیان در زیر شکنجه کشته می‌شدند . ربودن و زندانی کردن مخالفان بدون مجوز قانونی و آزار و شکنجه آنها در زندان‌های ساواک ، امری نیست که قابل انکار باشد . از سوی دیگر اعمال شکنجه از سوی ساواک در سراسر جهان انعکاس یافته و اعتراضات شدیدی را برانگیخته بود...» ۱

همچنین آنتونی پارسونز آخرین سفیر بریتانیا در دوران پهلوی نیز به گوشه‌هایی از عملکرد سوء ساواک که موجبات گسترش نارضایتیها و مخالفت‌های عمومی را فراهم می‌آورد، چنین اشاره کرده است:

« و بالاخره باید از ساواک نام برد که مطبوعات غرب در اواسط دهه ۱۹۷۰ دیوی از آن ساخته بودند و گزارشهای مربوط به عملیات این سازمان یکی از مشغولیات اصلی جمعیتها و سازمانهای طرفدار حقوق بشر در اروپا و آمریکا به شمار می‌رفت. آیا ساواک به همان بدی و زشتی که آن را تصویر می‌کردند بود؟ شاید. ولی باید این واقعیت را هم پذیرفت که سازمانهای امنیتی یا پلیس مخفی در بسیاری از کشورهای دیگر، به خصوص ممالک دیکتاتوری جهان سوم کم و بیش مرتکب همان فجایعی که به ساواک نسبت می‌دادند می‌شوند. رئیس ساواک ژنرال نعمت‌الله نصیری مرد زیرک و کاردانی نبود. او مردی کم‌اطلاع و کندذهن بود که

فقط به خاطر وفاداری به شاه و جلب اعتماد وی هنگامی که فرمانده گارد سلطنتی بود ترقی کرد. شاید یکی از خدمات نصیری که موجب ترقی او شد این بود که مأموریت ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق را از مقام نخست‌وزیری به عهده گرفت، هر چند در انجام این مأموریت موفق نشد و در این جریان دستگیر و بازداشت گردید. او مردی بی‌عاطفه و سنگدل بود و به هر کاری برای حفظ رژیم دست می‌زد، هر چند کارهای او سرانجام نتیجه معکوس داشت. ساواک در دورانی که نصیری ریاست آن را به عهده داشت به جای طرح نقشه‌های دقیق و اساسی برای مبارزه با خرابکاری و فعالیت‌های ضد رژیم، به یک رشته اعمال خشونت‌آمیز و وحشیانه و ایجاد مزاحمت‌های بی‌مورد و نابجا برای طبقات مختلف مردم پرداخت. روش ساواک مبتنی بر ارباب بود، بازداشت‌های جمعی برای ساواک یک کار عادی به شمار می‌آمد و این تصور در اذهان عمومی نقش بسته بود که ساواک در تمام شئون زندگی مردم، از سازمان‌های دولتی و دانشگاه‌ها گرفته تا مؤسسات خصوصی و کارخانه‌ها و احزاب سیاسی و سازمان‌های دانشجویی در خارج از کشور نفوذ کرده و در همه جا حاضر و ناظر است. البته این مطلب بعید به نظر می‌رسید و ساواک دارای چنان امکانات وسیعی نبود که در همه جا حضور داشته باشد، ولی ساواک خود به این شایعه دامن می‌زد تا رعب و وحشت بیشتری در مردم ایجاد کند. نظر خود من، که البته بیشتر مبتنی بر حدس و گمان است، زیرا اطلاعات دقیقی در این مورد در دست نداشتم این بود که ساواک قسمت اعظم فعالیت خود را متوجه کمونیست‌ها و گروه‌های دست‌چپی و دانشجویان کرده و در عین حال مراقب دیپلمات‌های خارجی، حتی دیپلمات‌های کشورهای دوست و متحد ایران از جمله خود ماست. نکته جالب و خنده‌آوری که من از آن اطلاع یافتم این بود که کیوسک سیگارفروشی جنب سفارت انگلیس یک تلفن بی‌سیم در اختیار داشت که قطعاً برای سفارش سیگار از آن استفاده نمی‌شد. آنچه برای من حیرت‌آور بود این بود که اگر ساواک نارضائی و مخالفت با رژیم را آن قدر وسیع می‌دانست که چنین تدابیری را ضروری تشخیص می‌داد چرا به فکر یک چاره اساسی برای کاستن از این نارضائیه‌های نمی‌افتاد و به علاوه برای اعمال کنترل و مراقبت چه نیازی به آن همه وحشی‌گری و خشونت بود؟ نفرت از اعمال ساواک بیشتر در میان طبقه تحصیل کرده و دانشجویان دانشگاه‌ها مشهود بود و حتی در بازدیدهای سفرای خارجی از دانشگاه‌ها با همه پیش‌بینی‌ها و تدابیری که اعمال می‌شد. نفرت و عدم رضایت کاملاً مشهود بود. من یک بار در سال ۱۹۷۵ این موضوع را با شاه در میان گذاشتم، پاسخ شاه این بود که "... تعداد کمی از دانشجویان با الهام گرفته از خارج درصدد ایجاد تشنج هستند و باید با قاطعیت با آنها روبرو شد..." شاه با این جواب کوتاه و تغییر موضوع صحبت به طور غیرمستقیم به من فهماند که در کاری که به من مربوط نیست مداخله نکنم و من هم دیگر موضوع را تعقیب نکردم. قبل از این گفتگو من گمان می‌کردم که شاه خود از واقعیت امر آگاه است و وسعت نارضائی در دانشگاه‌ها را می‌داند، ولی پس از صحبتی که با او داشتم این سؤال در ذهن من نقش بست که آیا شاه خود به آنچه می‌گوید معتقد است یا این که گزارش نصیری را بازگو می‌کند؟ و اگر نصیری چنین گزارشی به شاه داده است آیا خود او هم این موضوع را باور دارد ... ؟ « ۲

منابع :

۱ - فخر روحانی ، اهرم های سقوط شاه ، نشر بلیغ ، ۱۳۷۰ ص ۴۳۷ تا ۴۴۰

۲ - مظفر شاهی ، ساواک ، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ، ص ۷۳۳

